

رُمزِ قِصّه از دیدگاه روانشناسی

(۴)

جلال ستاری

روانی طبیعی و ذاتی آدمی است.

نیت پل‌دیل نشان‌دهن کهنه و ریشه روانی «سمبولیسم» اساطیر از راه خود اساطیر و نه بواسطه تعبیرها و تفسیرهای گوناگون آنهاست. ازینرو روش دیل زدودن تفسیرهای اساطیر برای یافتن اصل و ریشه روانی آنهاست. کار دیل برگرداندن محتوای روایات ساده شده و سیقل یافته اساطیر به زبان روانشناسی امروزی است، چون به اعتقاد دیل روایات اساطیر عامیانه (banalisé) یا ساده و خلاصه شده است. مثلاً نشانه زوال وانحطاط (banalité) در اسطوره Asclépios اینست که نیازمندی‌های روحی از یاد رفته و تنها نیازمندی‌های جسمی مورد توجه قرار گیرند، و این درست همان چیز است که پیش آمده‌است. نماد این نیازمندی روحی Chiron است. پس برای بازسازی اسطوره تندرستی به تمام و کمال باید به تثلیث آپولون - Asclépios - Chiron نظر داشت و سپس به «ترجمه» اسطوره کامل پرداخت تا همه معانی از لحاظ روانشناسی روشن گردد. تنها با ایجاد چنین پیوندهائی میان اساطیر بظاهر بسیار مختلف درمی‌یابیم که اسطوره فراسر روان آدمی را مطابق دانش روانشناسی امروزی می‌پوشاند، یعنی آدم اساطیری شعور باطنی، من و شعور مافوق من دارد، هم قادر به تلطیف و تعالی غرایز است و هم قابل ستوط در ژرفای ناخودآگاهی. بدینگونه هر آدمی در همه اساطیر درگیر است و هر اسطوره مربوط به همه آدمیان است.

بگفته دیل «اساطیر از سرنوشت آدمی سخن می‌گویند، سرنوشتی که نتیجه فعالیت سالم یا ناسالم، پیشرونده یا پس‌رونده روان است». قهرمان و پیکارهایش نمودار سرنوشت بشریت و تاریخ پیشرفت اوست. پیکار قهرمان پیکاری روانی است، نبرد با خطر است، برونی‌نیست، نبرد با نیروهای اهریمنی درون است که راه پیشرفت را سد می‌کنند. بدینگونه همه

دیدیم که تفسیرهای اساطیر و افسانه‌ها گونه‌گونه گوناگون و گاه سخت متضاد است. به اعتقاد گاستون باشلار «تنوع و تعدد تفسیرهای اساطیر بهترین دلیل برای اثبات این امر است که اسطوره اساساً مرکب (Synthétique) است. اسطوره یا آنکه بظاهر ساده می‌نماید، قوای مختلف روانی را بهم می‌پیوندد و هماهنگ می‌سازد، هر اسطوره چکیده یک درام انسانی است؛ از همینرو هر اسطوره را به آسانی می‌توان چون رمز حالتی دراماتیک در زمان حاضر بکار برد». «رقابت میان قهرمان خورشیدی و انسان قهرمان واقعاً هیچگاه از میان برنخاسته است. طبیعت بزرگ و عمیق آدمی را شرح و توجیه می‌کند و متقابلاً رویاهای آدمی بر پدیده‌های بزرگ طبیعت فراقلمه می‌شود».

*

از کوشش‌های تازه برای تفسیر اساطیر بر مبنای روانشناسی در این دوران کار Paul Diel است. پل‌دیل نمادهائی را که در سرگذشت و سرنوشت قهرمانان اساطیری متبلور شده‌اند از لحاظ روانشناسی و به عنوان حقایقی به تمام و کمال روانی مطالعه می‌کند. پیش از دیل نماد بیشتر از لحاظ اجتماعی و کیهان شناخت و زیبایی‌شناسی و شعر مورد مطالعه قرار نگرفته است، اما در چنین تحقیقی امکان این خطر هست که از نماد دور افتاده به تمثیل برسیم و در این میان معنای بی‌واسطه نماد از دست برود. البته ممکن است سخن گفتن از معنای بی‌واسطه نماد تناقض‌گوئی بنماید. مگر نه اینست که نماد باید بیش از آنچه می‌رساند و معنی می‌دهد القاء کند؟ نماد متضمن رابطه‌ای میان دو معنی یکی ظاهری و آندیکر باطنی نیست؟ برای خوانندگان پل‌دیل این‌گونه پرسشها پیش نمی‌آید. زیرا تحقیق پل‌دیل تحقیق از لحاظ روانشناسی محض است، و بر این اصل مبتنی است که نماد دارای واقعیت روانی اصیل، اولیه و بی‌واسطه است، یعنی نمادسازی فعالیت



چهار درویش

هستند که برخی نیکوکار و برخی دیگر ویرانکارند و آن نیروها را بصورت خدایان روز و شب (شمسی و قمری) مجسم می‌کردند. به اعتقاد مردمان ابتدائی پیدایش متناوب خورشید و ماه و روز و شب نتیجه پیکار دائمی ایزدانی بود که قصدشان یاری دادن مردم یا آسیب رسانیدن به آنها بود. ازینرو در موسم بهار افسانه‌ی پیش ازمستان و در آغاز بهار و بفرجام در همه انقلاب شمسی جشن‌هایی برگزار می‌کردند، طلوع خورشید و ریزش باران بارور کننده را فیش و عطیه الهی می‌دانستند و با خواندن اوراد و دعاها از خدایان سپاسگزاری می‌کردند یا یاری می‌خواستند. اما گرچه اساطیر در آغاز چیزی جز بیان اشتغالات عملی انسان بصورت تمثیلات کودکانه نبود، پیکارهای اساطیری اشارتی به کنش‌های درونی انسان دارد یا به قولی سراسر بیان تعارضات درونی آدمی است. گردش روز و شب و خورشید و ماه که چون پیکار میان ایزدانی نیک و بد پنداشته شده تنها دارای فایده و نفع عمومی برای انسان نیست. آدمی که هستی خود را در مقایسه با عظمت پدیده‌های طبیعی سنجی می‌دیده حتماً به سر وجود و حیات اندیشیده و باخود گفته است چرا آدمی

سر نوشت نوع بشر از ریشه‌های عمیق روانی تا غایت کمال اخلاقی آن در اساطیر جلوه گر است. اسطوره داستانی متحجر نیست، نمودار سیر زندگی و نمایشگر آینده اش چون سرشار از پویائی نمادها و نیروی تکامل‌یاب روان آدمی است. دنباله سخن را از زبان بل‌دیل بشنویم:

در تحقیقات اساطیر شناسی غالباً برای اساطیر معنایی کیهانی، جهانی، جوی، ارضی قایل شده و نشان داده‌اند که اساطیر از حرکت سیارات و تأثیر آن در مقتضیات حیات آدمی (گردش فصول، ریزش باران، پدید آمدن سیل و طوفان و جز آن) سخن می‌گویند. بی‌گمان مردمان ابتدائی سخت تحت تأثیر آسمان و ستارگان و ماه و خورشید بوده‌اند و به تأثیر آن در زندگی روی زمین اعتقاد داشته‌اند و این احساس هنگامیکه اقوام صحرا نورد و شکارچی رفته رفته اسکان یافتند و به کشاورزی پرداختند قوت گرفته است و می‌دانیم که این دوره همزمان با آغاز پیدایش اساطیر است. مردم خیالی‌باف و عاطفی ابتدائی که تازه از مرحله «جان‌بینی» (animisme) مقدم بر دوران اساطیری بیرون آمده بودند می‌پنداشتند پدیده‌های طبیعی دارای اراده و شعور و نیروهای اندیشیده‌ای



هرارویکتب

البته به گمان آدمی این خدایان انسان‌ش نیز چون ایزدان کهن‌تر کوات و سیارات برای برآوردن آرزوها و تأمین نیازمندی‌های او کاروییکار می‌کنند، اما این‌بار نیازمندی‌های انسان خواسته‌های آرمانی و بغایت مطلوبی است که خدایان نمایشگر رمزی آنند، به بیانی دیگر آرزوهای آدمی از متوله سودجویی‌های مادی در زندگانی نیست بلکه بیشتر مربوط به حصول رضایت اصلی و اساسی یا جهت‌بندی اندیشیده زندگی یعنی برقراری انضباط در کار و هم‌آهنگ ساختن خواسته‌ها است. این رضامندی اساسی که والاترین عطیه الهی است و شادی نام دارد میوه کار و کوشش است. کار و کوشش با نیت و اغراض پوشیده‌ای صورت می‌گیرد که تنها بر خداوند پوشیده نیست. خداوند داور رمزی اعمال یعنی پادشاه دهنده رمزی نیکوکاران و عقوبت کننده رمزی

باید در این جهان بیکران که در عین حال هراسناک و آرام‌بخش، گاهواره و گورستان است دورانی کوتاه زندگانی کند و آنگاه با حسرت بمیرد و تازه پس از مرگ چه خواهد شد؟ همینقدر می‌توان دانست که میرندگان باید در هر دو جهان شایسته کمک و یخشایش مینوی باشند. سیارات (خدایان) تنها به یاری آن انسان حاجتمند می‌آیند که خود با کار و کوشش و بهره‌گیری هوشمندانه از آفتاب و باران زمین را بارور کرده باشد. بی‌گمان در آن جهان نیز قاعده همین است. باری با گسترش و شکوفائی کشاورزی روان آدمی به پیچیدگی و کمالی می‌رسد که دور از بساطت و بدویت جان‌بینی و تمثیل‌گرایی مربوط به گیاه و طبیعت است. تخیل انسان در این دوران توانا به نمادسازی یعنی ساختن تصاویری است که معنای دقیقی دارند و بیان‌کننده سرنوشت انسان‌اند. بدینگونه بشر با تفکر متافیزیکی و اخلاقی آشنا می‌شود یعنی در تفکرات خویش به مابعدالطبیعه توجه می‌کند و در عمل به غایت اخلاقی کار می‌اندیشد. در این دوران نمادسازی مربوط به انسان و سرنوشت اوست: انسان با ترکیه‌نفس می‌تواند به پایگاه خداوندی برسد، قهرمان پیروز به نحوی رمزی مقام الهی می‌یابد و رمز الوهیت ممکن است به صورت انسان درآید و با میرندگان دیدار کند. ایزدان که پیش از این کرات و سیارات و نیروهای منسوب به آنها بودند، اکنون بصورت صفات آرمانی و کمال مطلوب روح آدمی درآمدند. در این مرحله اساطیر از سرگذشت خدایان شبیه به انسان سخن می‌گویند و این سرگذشت معنایی وسیع‌تر از تمثیلات سابق مربوط به سیارات و کرات دارد. مثلاً پرتاب شدن آذرخش به دست Zeus در سطح جوی فقط دارای معنای تمثیلی است. هنگامیکه معنای روانی به این تمثیل افزوده شد، تمثیل به نماد بدل می‌گردد: Zeus نماد روح و آذرخش پرتاب شده نماد تابناکی و فروغ روح آدمی یا نماد فکر روشنائی‌بخش و شهود و اشراق می‌شود که خدای بخشاینده مهربان برای میرندگان فرستاده است.

معنای نمادی که جایگزین معنای تمثیلی می‌گردد معنایی روانی است زیرا اراده و خواست ایزدان انسان‌ش را می‌رساند و چون نیت رمزی خدایان جلوه و پرتو خواسته‌های واقعی انسان است، انسان و خداوند ناگزیر نسبت به یکدیگر تعهدات و وظائفی دارند.

گفتیم که آدمی خواسته‌های خود را به خدایان نسبت می‌دهد یا زبان روانکاوان برصوری که از لحاظ او کمال مطلوبند فرا می‌افکند. اما این فرافتنی به خود آدمی باز می‌گردد و در وی اثر می‌نهد، بدین معنی که آدمی می‌خواهد در تلاش و بیکار خدایان نیکوکار برای بهروزی انسان شرکت جوید و با انجام کارهای قهرمانی و پهلوانی به یاری ایزدان شتابد.



سلیم جواهری

مگر آنکه فعالیت روانی انسان علی‌الاصول تأییدش کند و قضا را نوعی تأمل درونی یا درون نگری وجود دارد که به اندازه قوه ملاحظه اساطیری نیمه خودآگاه است اما غالباً طرد و نفی می‌شود چون موجب شرمندگی اهل تأمل و تعمق است و آدمی ناگزیر احساس شرم خود را که زائیده درون نگری است متعالی می‌سازد یا سرکوب می‌کند. بهرحال از خصائص نفسانی انسان اینست که آدمی ندانسته سراسر عمر در باطن به انگیزه کارهای خویش می‌اندیشد، زیرا نمی‌تواند بی‌شناخت انگیزه اعمال خود و دریافت نیات دیگران از رهگذر آن شناخت (فراقتنی شناخت خود بر دیگران) زندگانی کند. درون بینی و کشف انگیزه‌های اعمال خود و فرا افکندن آن بر ضمیر دیگران برای دریافت اعمالشان بسیار مهم است. این درون بینی پدیده‌ای بیولوژیکی برای سازش یافتن با محیط است و مانند غریزه ابتدائی و فطری است و از لحاظ قاطعیت در انسان بمنزله غریزه در حیوان است. البته این درون بینی چون بصورتی ناخودآگاه و عاطفی صورت می‌گیرد و از روشنی خودآگاهی نسبی ندارد، ذهنی و اعتباری است نه عینی و متقن. آدمی برای جهت یابی در زندگانی نمی‌تواند به خطاناپذیری غریزه متکی باشد بلکه باید بروشنی در خود بنگرد، اما چنین پیشرفتی دشوار است و ازینرو هر کس در درون خود به عواطف و احساسات که نیات نامعقول را نیز موجه جلوه می‌دهد پناه می‌برد. پس درون بینی دارای خصیسه دروغزنی نیز هست که

بدکاران است. خداوند آدمی را به کار و کوشش، پیکار قهرمانانه و ترکیه نفس خوانده است. کارهای خوب نمودار نیّت خوب است و آدم نیکوکار شایسته لطف و عنایت ایزدی است. نیات ناپاک با تصویر رمزی اهریمنان مجسم شده که انسان قهرمان باید بر آنها چیره شود.

بدینگونه تخیل اساطیری که در آغاز سیارات و گردش فرضی آنها را بصورت پیکار خدایان می‌دید، سرانجام به بیان تعارضات روانی آدمی پرداخت. پس نیاد سازی اساطیری از مقوله روانی و دارای واقعیت روانی است، اما چگونه اسطوره توانسته رمز حقایق روانی یعنی واقعیت گشاکش‌های روانی را بیان کند؟

انسان ابتدائی به وجود رابطه‌ای میان گردش سیارات و پدیده‌های جوی که تعیین کننده مقتضیات زندگی بود پی برد و چون تخیل ابتدائی به همه چیز تشخص و فردیت می‌دهد، ازین گرایش به صورت سازی تمثیلات مربوط به طبیعت و کیهان پدید آمد. اما کشف انگیزه‌های انسان بسیار دشوار است، چون این انگیزه‌ها برخلاف ستارگان یا اشیاء عام خارج مرئی نیستند. پس اگر بگوئیم در اساطیر گشاکش‌های روانی با واقع نگری پیش بینی و تصویر شده‌اند ناگزیر باید بپذیریم که آدم ابتدائی بیش و قسوه ملاحظه و مطالعه نیرومندی داشته و می‌توانسته موجبات پنهانی اعمال معقول و نامعقول را به فراست دریابد. چنین امکانی نامعقول می‌نماید

که بر ارتکاب اشتباهی حیاتی در زندگی دلالت دارد، متضمن پیش‌بینی مبهم راه معقول و صواب در زندگی نیز هست و بنابراین آبتن صراط مستقیمی در زندگی است. این بدل آگاهی از راه و رسم یا معنای درست زندگی، قطب مخالف اضطرابی است که نشانه عدم تعادل زندگی روانی است یعنی مبشر بهجت نمودار هم‌آهنگی میان نیت و اعمال است. بنابراین اضطراب گناه‌آلود درد و رنجی است که از فقدان شادی و نیز سودای درد‌آلود جبران آن خبر می‌دهد. پس اندیشه درباره معنا و ساحت زندگی که همیشه با احساس اضطراب و گناه از امکان دریافت نادرست آن همراه است، موجب تلاش و کوشش هر چه بیشتر آدمی در یافتن معنای درست زندگی است. مجموع این احساسات که میان اضطراب و شادی‌نوسان دارد نیروی مورد نیاز آدمی برای سازش یافتن، پیشرفت و پیش‌بینی اعمال و شناخت ضمیر خود است. عبارتی دیگر مجموع این احساسات همان وجدان آدمی و حتی نیروی برتر از شعور آدمی است. این نیرو با مجموع احساسات در واقع مرکز رؤیتی است که تصویر اساطیری معنا و ساحت زندگی محصول فعالیت آنست. این تصویر، تصویر رمزی الوهیت است که صورت آرمانی هم‌آهنگی و شادی است و مادر همه رمزهای مربوط به پیکارهای قهرمانی، یعنی پیکار برای رفع اشتباه اساسی انسان (درون‌بینی و تعبیر نادرست آن) است.

باعث همان احساس شرم پنهانی است. این خصیصه دروغزنی یا اشتباه‌انگیزی سرکوفته یا معنوی و روحانی می‌شود. معنویت یا روحانیت عبارتست از اقرار کردن به دروغ و بنابراین راست کردن آن. اما وازدگی پنهان داشتن انگیزه‌های واقعی ناگفتنی و اظهار انگیزه‌های دروغین است.

اگر انگیزه‌ها مفلوط و دروغین باشند، اعمال آدمی نیز مفلوط و دروغین می‌شود و این مایه درد و رنج در سراسر زندگی است. اساطیر ازین درد و رنج و لزوم نابود ساختنش سخن می‌گویند و البته تنها چاره کار تصحیح تعبیر غلط انگیزه‌هاست. طبیعت خود راه نجات را یافته و باز نموده است: آدمی از راه عزت نفس و خودخواهی به سرکوبی و پسراندن انگیزه واقعی اعمال خود می‌پردازد، اما عواطف و احساسات رسواکننده‌اند و دروغزنی‌های خودپرستانه وی را فاش می‌کنند. میوه این خودآگاهی و توجه نفس شرم و خجالت است و خودآگاهی موجب تعالی و تکامل آدمی و مانع وازدن شرم و خجالت یعنی معنوی کردن آنست.

برآورده نشدن آرزوی اساسی انسان یعنی آرزوی تکامل پدیدآورنده احساس اضطراب و گناهکاری انسان از خطای اساسی است که مرتکب شده است. نگرانی و احساس گناه نشانه دروغین و مفلوط بودن انگیزه‌هاست و البته اعمال ناشی از چنین انگیزه‌هایی معیوب و ناقص و ناپه‌نجانند. احساس گناه

ورفا و گلشاه

